

بررسی معنایی و حذف جزء پیشین حروف اضافه مرکب در زبان فارسی

عباسعلی آهنگر (عضو هیئت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان)
ابراهیم مرادی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان)

چکیده: این نوشتار با پذیرفتن دیدگاه علی‌اشرف صادقی (۱۳۴۹) مبنی بر مرکب بودن حروف اضافه‌ای مانند «بر روی»، «در کنار» به فرایند ساخته شدن آنها، دلیل/دلایل حذف حرف اضافه ساده، ویژگی‌های جزء اسمی، پیش و پس از شرکت در واژه‌سازی، و محتوای معنایی آنها بر پایه نظریه لیبر^۱ (۲۰۰۴ و ۲۰۰۹) می‌پردازد. این نظریه، برای بررسی عناصر واژی، هفت ذره معنایی و یک اصل (هم‌نمایی) و، برای هر عنصر واژی، یک اسکلت معنایی و یک بدنه معنایی پیشنهاد می‌کند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که حروف اضافه مرکب از دو یا چند جزء ساخته شده‌اند: اصل هم‌نمایی موضوع‌های اجزا را به هم پیوند می‌دهد و، با مشارکت بدنه معنایی اجزاء، عنصری واحد می‌سازد که در نحو به عنوان واحدی یکپارچه نمایان می‌شود. عمده‌ترین دلیل حذف حرف اضافه ساده بدنه معنایی بسیار ضعیف آن و حشو معنایی است که ناشی از اشتراک مؤلفه‌های معنایی جزء پیشین و جزء دوم و نیز فعل است.

کلیدواژه‌ها: حرف اضافه مرکب در فارسی، اسکلت معنایی، بدنه معنایی، مؤلفه معنایی، اصل هم‌نمایی.

۱ مقدمه

حروف اضافه در زبان فارسی دو دسته‌اند: گروه اول شامل حروف اضافه اصلی، مانند «از»، «در»، «به»، «بر» و...، که مهم‌ترین ویژگی‌های این گروه این است که صورتی ساده دارند، متمم اجباری می‌گیرند و اضافه نمی‌گیرند. گروه دوم حروف اضافه‌ای هستند که یک یا چند ویژگی گروه نخست را ندارند (داشتن صورت مرکب، گرفتن متمم اجباری) و خود به دو زیرگروه تقسیم می‌شوند: نخست آنهایی که اضافه اختیاری دارند، مانند «جلو»، «پهلوی» و...؛ دوم حروف اضافه‌ای که اضافه اجباری دارند، مانند «برای»، «بدون»، «در پشت» و... (PANCHEVA 2006:1).

بیشتر اعضای زیرگروه دوم از یک عضو گروه نخست و یک اسم درست شده‌اند که علی‌اشرف صادقی (۱۳۴۹) آنها را حروف اضافه مرکب و دلیل حذف جزء پیشین یا حرف اضافه حقیقی را فزونی کاربرد می‌داند. در این نوشتار، دیدگاه صادقی (۱۳۴۹) پذیرفته و به تحلیل آنها در چارچوب معنایی لیبر (۲۰۰۴، ۲۰۰۹) پرداخته می‌شود.

بنیادی‌ترین پرسش‌های این نوشتار مربوط به ویژگی‌های جزء دوم حروف اضافه مرکب و خوانش نهایی عنصر مرکب است: آیا اسم‌های شرکت‌کننده در این ساختار تمام ویژگی‌های پیشین خود را دارند؟ اگر این جزء پس از شرکت در این ساختار تغییر کرده است، این تغییرات کدام است؟ دلیل یا دلایل حذف جزء پیشین در برخی بافت‌ها چیست؟ اجزای این عنصر مرکب، در خوانش نهایی آن، تا چه اندازه نقش دارند؛ به عبارت دیگر، سهم هر کدام از اجزا، در ساخت و خوانش نهایی آن، چیست؟

۲ پیشینه

صادقی دیدگاه آندره مارتینه را در مورد حروف اضافه چنین بیان می‌کند:

مارتینه حروف اضافه و حروف ربط را نقش‌نما می‌داند و به باور او نقش‌نما عبارت است از هر تکواژه یا کلمه یا گروهی که برای نشان دادن نقش و رابطه جزئی از جمله با خود جمله یا هسته مرکزی آن یعنی محمول یا مسند و یا با هر جزء دیگری به کار رود. مثلاً در جمله «با

حسن می‌آیم»، «با» نشان‌دهندهٔ نقشِ حسن و رابطهٔ آن با «می‌آیم» است. یا در جملهٔ «اگر محمد بیاید، من می‌آیم»، «اگر» نمودار نقش «محمد آمد» و رابطهٔ آن با جملهٔ اصلی است. (صادقی ۱۳۴۹: ۴۴۱)

صادقی (همان: ۴۴۲)، در برابر حروف اضافهٔ بسیط، اصطلاح «حروف اضافهٔ گروهی» را به کار می‌برد و فهرست آنها را رو به افزایش می‌داند، چون این حروف روابط و معانی دقیق‌تر و عینی‌تری را بیان می‌کنند. او ادامه می‌دهد:

به جای حرف اضافهٔ گروهی، در بسیاری از دستورها، حرف اضافهٔ مرکب به کار رفته است. چون در فارسی کلمهٔ مرکب بیشتر مفید معنی «ترکیب مزجی» است، ما در اینجا از استعمال آن خودداری کرده‌ایم. هرچند ممکن است بعضی از حروف اضافهٔ گروهی فارسی معاصر به صورت مزجی درآمده باشند، ولی اکثرشان هنوز به صورت گروه آزاد^۱ هستند و چه از نظر صوری و چه از نظر معنایی قابل تجزیه می‌باشند. آن دسته از این گروه‌ها که بسایند (فرکانس) بیشتری داشته‌اند، چه از نظر صوری و چه از نظر معنایی، به ترکیب نزدیک‌تر شده‌اند. (همان: ۴۴۲-۴۴۳)

صادقی تمیز بین حروف اضافهٔ گروهی و حروف اضافهٔ مرکب را آسان نمی‌داند و این موضوع را با نمونه‌ای توضیح می‌دهد:

مثلاً حرف اضافهٔ گروهی «از حیث» که به ظاهر مرکب به نظر می‌رسد، چون «حیث» به تنهایی در فارسی امروز معنی ندارد؛ در واقع چنین نیست، زیرا می‌توان گفت «از این حیث»، «از این حیث‌ها»، «از هر حیث»، «از یک حیث»، «از حیثی»، و غیره. یا کلمهٔ «موقع» در حرف اضافهٔ گروهی «(در) موقع» می‌تواند صفت بگیرد و به صورت «درموقع خلوت و مناسبی» درآید. همچنین می‌دانیم که، در اثر کثرت استعمال، حرف اضافهٔ بسیط از آغاز بسیاری حروف اضافهٔ گروهی می‌افتد، مثلاً «در وقت» به صورت «وقت» درمی‌آید. (همان: ۴۴۳)

او سرانجام به این نتیجه می‌رسد که در زبان فارسی اصولاً مرز دقیقی میان حروف اضافهٔ گروهی و حروف اضافهٔ مرکب وجود ندارد و جدا کردن این دو گروه از یکدیگر فایده‌ای ندارد

(همان‌جا). آنچه در نوشتهٔ صادقی مهم است این است که به دلیل حذف حرف اضافهٔ ساده/ اصلی، در حروف اضافهٔ گروهی/ مرکب، یعنی کثرت استعمال، اشاره کرده است (همان‌جا)، که در پژوهش حاضر دلیل یا دلایل آن بر پایهٔ نظریهٔ معنایی لیبر (۲۰۰۴) بررسی می‌شود. نجفی (۱۳۶۶) ابراز می‌کند که حذف حرف اضافه در بعضی بافت‌ها جمله را بی‌معنی یا معنی آن را دگرگون می‌کند. برای نمونه، حذف حرف اضافه در جملهٔ نخست، جمله را بی‌معنی و در جملهٔ دوم، معنی را تغییر می‌دهد^۱:

(۱) کتاب را [از] او خریدم.

(۲) کتاب را [به] دوستش داد.

سپس وی به اثر پروین گنابادی (۱۳۴۲) اشاره می‌کند که، در آن، این دیدگاه مطرح شده که حذف حرف اضافه غیرعلمی، نادرست و عامیانه است و نباید اهل قلم آنها را حذف کنند. نجفی، در ادامه، با بیان داده‌هایی از ادیبان و نویسندگان، نشان می‌دهد که این کار در گذشته هم صورت گرفته و غیرعلمی نیست، بلکه

به حکم یکی از قواعد زبان‌شناسی است (که برطبق آن، هر کلمهٔ مرکبی، بر اثر کثرت استعمال، به کوتاهی می‌گراید، مانند سرکه‌انگبین < سکنجبین و بهل‌وبشو < بلبشو). بعضی از اجزای حروف اضافهٔ مرکب، خاصه جزء نخستین آنها، یعنی حرف اضافهٔ بسیط، تدریجاً حذف می‌شود. (نجفی ۱۳۶۶: ۲۲۶-۲۲۷)

سپس می‌نویسد:

همهٔ حرف‌های اضافه قابل حذف نیست، فقط «به» و «بر» و «در» و ندرتاً «از» را در پاره‌ای از عبارات می‌توان حذف کرد. این حذف امروزه در زبان گفتار بیشتر رایج است، خاصه در اصطلاحات جاافتاده و پراستعمال مانند «[به] سررسیدن»، «[بر] سرگذشتن (مثلاً کلاه)»، «[بر] زمین خوردن»، «[در] اوایل بهار»، «[در] اواخر شب»، «[از] یادش رفتن»، و جز اینها. (همان: ۲۲۷)

۱. حروف اضافهٔ حذف شده درون قلاب قرار گرفته‌اند.

سمیعان (۱۹۹۴) علت گرفتن اضافه در اسم‌ها را به دست آوردن ویژگی حالت‌دهی می‌داند؛ چون در حالت عادی اسم بدون داشتن اضافه، توان حالت‌دهی ندارد و اضافه حالت می‌دهد (PANTCHEVA 2006: 3). به باور او، تنها عناصر زبانی دارای مؤلفه [-N] یعنی فعل و حرف اضافه، که به ترتیب ([+N, +V]) و ([-N, -V]) هستند، می‌توانند حالت بدهند. اسم و صفت، که به ترتیب ([+N, -V]) و ([+N, +V]) هستند، توانایی حالت‌دهی ندارند، بلکه حالت می‌گیرند. او، برای توجیه اینکه چرا در ترکیب‌های وصفی اضافه وجود دارد، ابراز می‌کند که در زبان فارسی، مانند سانسکریت و لاتینی، اسم به صفت پس از خود حالت می‌دهد؛ بنابراین، در زبان فارسی، هم اسم و هم صفت حالت می‌گیرند؛ چون هر دو [+N] هستند (Ibid).

سمیعان در پاسخ به این پرسش که چرا حروف اضافه مرکب اضافه می‌گیرند، مگر حروف اضافه بدون گرفتن اضافه توان حالت‌دهی ندارند؟ فرضیه خنثی‌شدگی^۱ در صفات زبان آلمانی را در مورد حروف اضافه مرکب می‌پذیرد و ابراز می‌کند که حروف اضافه مرکب، بر خلاف حروف اضافه ساده که دارای مؤلفه‌های [-N, -V] هستند، مؤلفه [-N] خود را از دست داده‌اند و این وضعیت باعث شده است آنها، همانند اسم‌ها، توان حالت‌دهی خود را از دست بدهند، چون تنها مقولات دارای مؤلفه‌های [-N]، یعنی فعل‌ها ([+V, -N]) و حروف اضافه ([-V, -N])، توان حالت‌دهی دارند. بنابراین، برای به دست آوردن توان حالت‌دهی، از ابزار اضافه بهره می‌برند (Ibid: 4).

درباره گروه نخست حروف اضافه آنچه قابل توجه است این است که سمیعان (کریمی‌دوستان و باقری ۱۳۹۰: ۲۷) این گروه را بدون محتوای معنایی می‌داند. این نکته خلاف دیدگاه لیبر است؛ چون، به باور او، همه عناصر واژی حتی حروف اضافه و وندها هم محتوای معنایی دارند (LIEBER 2004: 37).

مشکوة‌الدینی (۱۳۷۴: ۲۲۷-۲۲۸) حروف اضافه را در دو دسته قرار می‌دهد: (۱) حروف

اضافه ساده («از»، «به» و...)، که تنها یک تکواژ را شامل می‌شوند؛ ۲) حروف اضافه مرکب، که از دو تکواژ (دو حروف اضافه ساده مانند «از برای»؛ پایه واژگانی + حرف اضافه ساده مانند «نظر به»، «غیر از») یا سه تکواژ (سه حرف اضافه ساده - که هیچ نمونه‌ای نیاورده است؛ حرف اضافه + پایه واژگانی + ، مانند «به سبب»، «در کنار») تشکیل می‌شوند. او، بدون بیان دلیل، به حذف حرف اضافه ساده از حرف اضافه مرکب اشاره می‌کند و می‌نویسد:

در این‌گونه موارد جزء دیگر یا عنصر واژگانی حرف اضافه مرکب خود به عنوان حرف اضافه باقی می‌ماند، مانند سوی/ به سوی، زیر/ در زیر و... (همان: ۲۲۸)

ابوالحسنی چیمه (۱۳۸۱) گروه حرف اضافه زبان فارسی معاصر را بر مبنای نحو ایکس تیره می‌کاود. او، با استفاده از معیارهایی، حرف اضافه مرکب را از گروه حرف اضافه بازمی‌شناسد. ابوالحسنی چیمه (همان: ۱۸۷) انواع ساخت حروف اضافه به ظاهر مرکب را چهار گروه می‌داند:

۱) حرف اضافه + اسم، مانند «براساس»، که در قالب انضمام تحلیل می‌شوند؛ به این معنی که عنصر اسمی در این ترکیبات استقلال خود را در بیشتر موارد از دست می‌دهد.
۲) اسم + حرف اضافه، مانند «راجع به»، که آزمون‌های نحوی مرکب بودن آنها را نشان می‌دهد؛ اما، به دلیل سترون بودن، به عنوان ترکیبات ساخت‌وازی تلقی می‌شوند، چون در آنها اسم و حرف اضافه در ساخت‌واژه ترکیب شده و به صورت یک حرف اضافه مرکب درآمده‌اند.

۳) حرف اضافه مکان/ زمان + حرف اضافه، مانند «پشت به»، که به علت آزادی عمل نسبی عناصر و قدرت انعطاف آنها، ترکیب نحوی قلمداد شده‌اند و فرایند انضمام به شکل مناسبی از عهده تبیین آنها برآمده است.

۴) حرف اضافه + حرف اضافه مکان/ زمان، مانند «از زیر»، رفتار ترکیبی نداشته و به رغم تشابه نقشی دو عنصر، حاصل قرار گرفتن دو عنصر در کنار یکدیگر، یک واحد مرکب

نیست، بلکه یک گروه حرف اضافه‌ای است.

پانچوا (۲۰۰۶) دیدگاه سمعیان (۱۹۹۴) را پذیرفته، با استدلال‌های بیشتر، دیدگاه او را تأیید می‌کند. پانچوا بر این باور است که جزء دوم حروف اضافهٔ مرکب اسم نیستند، بلکه اجزای محوری و یک هستهٔ نقشی‌اند که به عنوان متمم حرف اضافهٔ ساده عمل می‌کنند.

مهدی بیرقدار و درزی (۱۳۹۰) وجود حشو معنایی بین جزء پیشین و جزء دوم حروف اضافهٔ مرکب را که منجر به حذف جزء پیشین می‌شود، و ابوالحسنی چیمه (۱۳۸۱) آن را مطرح کرده است، کافی نمی‌دانند. مهدی بیرقدار و درزی (۱۳۹۰)، بر پایهٔ آرای تیلر و ایوانس^۱ (۲۰۰۷) و طبقه‌بندی معنایی سه‌گانهٔ آنها از عناصر فضایی/ مکانی، این عناصر را بررسی می‌کنند و مؤلفه‌های معنایی مشترک یا اشتراک معنایی بین جزء پیشین و جزء دوم در حروف اضافهٔ مرکب و همچنین مؤلفه‌های معنایی مشترک بین فعل و جزء پیشین را عامل حذف جزء پیشین می‌دانند. بررسی داده‌ها در چارچوب نظری لیبر (۲۰۰۴) این دیدگاه را تأیید می‌کند.

در ایران، بیشترین پژوهش‌ها در مورد حرف اضافه، در زبان‌شناسی نوین، در رویکرد شناختی انجام شده است (از جمله گلفام و یوسفی راد ۱۳۸۸، گلفام و دیگران ۱۳۸۸، راسخ‌مهند ۱۳۸۹، سراجیان اردستانی ۱۳۸۹، زاهدی و محمدی زیارتی ۱۳۹۰، مختاری و رضایی ۱۳۹۲). ویژگی مشترک همهٔ این پژوهش‌ها این است که معانی گوناگون حرف اضافه با هم یک شبکهٔ معنایی می‌سازند که در آن معنای اصلی به عنوان نمونهٔ اعلا در نظر گرفته می‌شود و سایر معانی حروف اضافه، به گونه‌ای، با این معنی اصلی ارتباط دارند و در واقع گسترش‌یافتهٔ آن معنای اصلی‌اند.

۳ چارچوب نظری

در نظریهٔ لیبر (۲۰۰۴ و ۲۰۰۹) هر عنصر واژگی دو بخش اسکلت دستوری/ معنایی^۲ (به اختصار، اسکلت) و نیز بدنهٔ کاربردی/ معنایی^۳ (به اختصار، بدنه) دارد، و هر اسکلت

1. A. Tyler & V. IVANS
3. semantic/ pragmatic body

2. semantic/ grammatical skeleton

دارای یک یا چند مؤلفه معنایی^۱ و یک یا چند موضوع^۲ است. در اشتقاق و ترکیب، اصلی به نام اصل هم‌نمایگی^۳ این موضوع‌ها را به هم پیوند می‌دهد.

۱-۳ مؤلفه‌های معنایی

لیبر (۲۰۰۴)، با به‌کارگیری شش مؤلفه معنایی، عناصر واژی را توصیف و دسته‌بندی کرده است: گروه اول، ماده/ شیء/ جوهر^۴، گروه دوم، موقعیت^۵ و گروه سوم روابط^۶. گروه اول مربوط به اسم، گروه دوم مربوط به فعل و صفت و گروه سوم برای توصیف حروف است. لیبر (۲۰۰۹) مؤلفه [درجه‌پذیر]^۷ را هم به مؤلفه‌های معنایی افزوده است. در این نوشتار، تنها مؤلفه‌هایی را می‌آوریم که آنها را در تحلیل حروف اضافه به کار می‌بریم. این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از:

الف) [+/- پویا]^۸: این مؤلفه معنای یک موقعیت یا یک رویداد را می‌رساند و به‌تنهایی مقوله معنایی موقعیت را توصیف می‌کند. ارزش مثبت آن نشان‌دهنده یک رویداد یا یک فرایند است و ارزش منفی آن نشان‌دهنده یک وضع است؛ مانند

(۳) بیننده [+ماده، پویا] []، []^۹

ب) [+/- وجرا] (وضع یا جایگاه رویدادی استنباطی)^{۱۰}: به زبان ساده، اگر [وجرا] مثبت باشد، یک توالی از وضع‌ها و جایگاه‌ها موجود خواهد بود، آنچنان که در هر نقطه‌ای بین آغاز و پایان توالی وضع/ جایگاه، پیشرفت و تداومی به سوی وضع/ جایگاه پایانی روی می‌دهد. اگر [وجرا] منفی باشد، نمی‌توان در مورد تداوم و پیشرفت وضع/ جایگاه نتیجه‌ای گرفت. اضافه شدن مؤلفه [وجرا] به اسکلت عنصر واژی منجر به اضافه شدن جزء مسیر^{۱۱} می‌شود. اگر در یک عنصر واژی مؤلفه معنایی [وجرا] وجود نداشته باشد، مفهوم مسیر هم

- | | | |
|------------------------------|------------------|----------------------------|
| 1. semantic feature | 2. Argument | 3. co-indexation principle |
| 4. substance/ thing/ essence | 5. Situation | 6. relations |
| 7. [scalar] | 8. [+/- dynamic] | |

۹. [] نمایانگر موضوع است.

10. [+/- IEP] (Inferable Eventual Position or State) 11. path

در آن عنصر واژی موجود نخواهد بود. وجود مؤلفه معنایی [+ وجر] نشانگر مسیر مستقیم و [- وجر] نشان دهنده مسیر اتفاقی و غیر مستقیم است؛ مانند

(۴) الف - پیاده روی کردن [+ پویا، - وجر]، [مسیر]

ب - بالا رفتن [+ پویا، + وجر]، [مسیر]

(ج) [+/- مکان]: عناصر واژی دارای این مؤلفه عناصری هستند که موقعیت/ مکان در زمان/ فضا به آنها مربوط است. عناصری که این مؤلفه را ندارند مفهوم موقعیت/ مکان برای آنها بی ارتباط است؛ مانند

(۵) سکونت داشتن [- پویا، + مکان] ([])

برای فهم بهتر این مؤلفه، باید یادآور شد که موقعیت/ مکان در زمان/ فضا تنها مربوط به موارد فیزیکی نیست، بلکه موارد و عناصر انتزاعی را هم در بر می گیرد. برای نمونه، در اسکلت معنایی حرف اضافه «بدون/ بی»، مؤلفه [- مکان] هست که می تواند نشانگر نبود چیزی/ معنایی مانند پول و مادیات یا ویژگی هایی انتزاعی مانند شعور و درک و زیبایی و... باشد. لیبر ابراز می دارد که اسکلت، شامل همه مؤلفه هایی که مربوط به نحو یک زبان است (Lieber 2009: 76). او سپس می گوید که این هفت مؤلفه، هم به نحو زبان انگلیسی مربوط است و هم واژه سازی در این زبان را توجیه می کند؛ اما ممکن است این مؤلفه ها برای زبان های دیگر نه لازم باشند نه کافی، بلکه در عوض، این مؤلفه ها زیرمجموعه ای از مؤلفه های معنایی جهانی است که زبان انگلیسی آنها را از این مجموعه برگزیده است (Ibid: 83).

۳-۲ اسکلت معنایی و بدنه معنایی

مؤلفه های معنایی بیانگر نقش معنایی عناصر واژی هستند. همه عناصر واژی موضوع هم دارند. بنابراین، مجموعه یک یا چند مؤلفه معنایی و یک یا چند موضوع اسکلت معنایی عنصر واژی را تشکیل می دهد. هر عنصر واژی حتی «وند» هم اسکلت معنایی دارد؛ مانند نمونه زیر:

(۶) پایه [+ ماده،]، [] (مانند پایه میز)

این اسکلت نشان می‌دهد که این عنصر واژی دو مؤلفه معنایی و دو موضوع دارد. مؤلفه اول پویایی و وجود فرایند یک عمل را در این عنصر نشان می‌دهد و مؤلفه دوم سیر انجام عمل را. مثبت بودن این مؤلفه نشان می‌دهد که سیر انجام عمل دارای یک ابتدا و انتهاست و ابتدا و انتهای آن بر همدیگر منطبق نیست. در موضوع دوم مؤلفه «مسیر» آمده، چون این موضوع، به هنگام انجام نقش خود، مسیری را طی می‌کند.

لیبر (۲۰۰۴) موضوع بدنه معنایی را به صورت گذرا بررسی کرده، ولی تأکید کرده است که بدنه معنایی عنصر واژی هم در نقش معنایی آن تأثیر دارد و برخلاف اسکلت، که تجزیه‌پذیر است یعنی از مؤلفه‌های معنایی درست شده، جامع و کلی است، به این دلیل که از نخستین‌های معنایی ساخته نشده و شاید تا حدودی بتوان آن را به صورت قرارداد درآورد. بدنه شامل دانش فرهنگی و ادراکی است که نمود واژی اندازه و جسم عنصر واژی را می‌سازد. بدنه در برگیرنده بسیاری از جنبه‌های معنایی مانند ساختار مادی، ساختار نقش، جهت، شکل، اندازه، رنگ، بُعد، منشأ، هدف، کارکرد و... است. او عنصر واژی را به یک کالبد تشبیه می‌کند و می‌گوید: اسکلت، پایه و اساس هر عنصر واژی است و این همان چیزی است که امکان گسترش واژگان را از طریق فرایندهای واژه‌سازی به ما می‌دهد. بدنه در یک عنصر واژی زنده باید موجود باشد؛ ولی در طول حیات یک عنصر واژی تغییر می‌کند؛ ممکن است وزن از دست بدهد یا وزنش اضافه شود، اما اسکلت خیلی کمتر در معرض تغییر است. لیبر (۲۰۰۹) بدنه را دارای دو لایه می‌داند. یک لایه را به ماهیچه بدن تشبیه می‌کند که نسبتاً ثابت است و لایه دیگر را به چربی بدن تشبیه می‌کند که به سادگی کم و زیاد می‌شود: لایه اول لایه‌ای است نسبتاً نظام‌مند که در دانش زبانی گویشوران تقریباً ثابت است؛ لایه دیگر لایه‌ای است که نمی‌توان آن را به صورت نظام‌مند ارائه داد و از گویشوری به گویشور دیگر متغیر است. لیبر (Ibid: 87) نمونه‌های نویسنده و تاختخواب را ارائه می‌کند که برای روشن شدن بهتر موضوع، در جدول (۱) گنجانده شده‌اند. همان‌طور که در جدول نمایان است، هر عنصر واژی، افزون بر اسکلت معنایی، یک بدنه معنایی دارد که از

دو بخش / لایه درست شده است: بخش نظام‌مند و قابل‌صوری‌سازی آن در لایه نخست و بخش مربوط به اطلاعات دانشنامه‌ای که بسیار سیال است در لایه دوم قرار گرفته است.

جدول ۱ - اسکلت و بدنه معنایی «نویسنده» و «تخت‌خواب» (Ibid)

بدنه پیچیده	اسکلت [+ ماده، پویا []، []]		
	بدنه	لایه نخست	+ جاندار، <+ انسان>، <نقش>،
	لایه دوم	{ برای انتشارات می‌نویسد، ... }	
بدنه ساده (.)	اسکلت [+ماده []]		
	بدنه	لایه نخست	-> جاندار، <+ مصنوعی>، <سه‌بعدی>، <افقی>، <نقش>، ...
	لایه دوم	{ برای خوابیدن است، سطح راحتی دارد، ... }	

۳-۳ اصل هم‌نمایی

لیبر می‌گوید:

همیشه لازمه ایجاد یک واژه پیچیده، خواه مشتق باشد خواه مرکب، ترکیب چند جزء در یک عنصر ارجاعی واحد است. این عنصر ارجاعی است که تعیین می‌کند عملاً چند موضوع در نحو ظاهر می‌شود. هم‌نمایی وسیله‌ای است که ما برای به هم گره زدن موضوع‌های اجزای تشکیل‌دهنده یک واژه پیچیده نیاز داریم تا اینکه فقط موضوع‌هایی که از لحاظ نحوی فعال هستند حاصل شود. (Liber 2004: 45)

لیبر (Ibid: 50) یک صورت اولیه از این اصل را ارائه می‌دهد و صورت نهایی آن را چنین

بیان می‌کند:

در ساختاری که اسکلت‌های معنایی با هم ترکیب می‌شوند، بالاترین موضوع عضو غیرهسته با بالاترین موضوع هسته (ترجیحاً موضوع بدون نمایه) هم‌نمایه می‌شود. هم‌نمایه‌سازی با شرایط معنایی موضوع هسته (در صورتی که هسته شرایطی برای هم‌نمایه شدن داشته باشد) باید سازگار باشد. در یک ساختار بی‌هسته، موضوع‌هایی با هم هم‌نمایه می‌شوند که از لحاظ معنایی با هم سازگار باشند. (Idem 2009: 97)

لیبر می‌نویسد که، برای تعبیر اصل هم‌نمایی، باید بالاترین موضوع را مشخص کرد و آن عبارت است از موضوع بیرونی‌ترین نقش واژی هسته (Idem 2004: 50). لیبر (Ibid) بالاترین موضوع را برای یک عنصر پیچیده (اشتقاقی یا مرکب) تعیین کرده است، حال آنکه، طبق اصل هم‌نمایی، باید بالاترین موضوع‌های اجزای سازنده یک عنصر پیچیده را تعیین و آنها را با هم هم‌نمایه کرد. او به صورت مستقیم و روشن این کار را نکرده است اما از تحلیل‌های او چنین استنباط می‌شود که منظور او از بالاترین موضوع یک اسکلت ساده بیرونی‌ترین موضوع اشباع‌نشده از سمت چپ است (البته برای فارسی، از سمت راست است). لیبر ابراز می‌کند که در یک واژه قاموسی پیچیده نه تنها ساختارهای نحوی، بلکه ساختارهای معنایی – اسکلت‌های معنایی – نیز در کنار هم واقع می‌شوند (Ibid: 49).

۴ بحث و تحلیل

به باور ما، برای شناخت عمیق جنبه‌های گوناگون زبان، هیچ‌گاه نباید جنبه‌های در زمانی را نادیده گرفت؛ چون زبان نیز مانند هر پدیده و موجودی، در گذر زمان، شکل و ویژگی‌های کنونی خود را به دست آورده و، در واقع، بخش قابل‌توجهی از آن دستاورد گذشته است. در این میان، حروف اضافه هم به عنوان یکی از عناصر زبان از این اصل مستثنا نیست و، برای شناخت ویژگی‌های دست‌کم شماری از آنها، گذشته آن را باید بررسی کرد^۱.

همچنین، به‌عنوان یک اصل، می‌پذیریم که تغییر در مقولات زبانی و در واقع دگرگونی در زبان، در حالت کلی، به شکل پیوستار است و هیچ‌گاه تحولات به صورت آنی صورت نمی‌گیرند. برای نمونه، هنگامی که اسمی مانند «پشت» به حرف اضافه ساده‌ای مانند «در» می‌پیوندد و حرف اضافه مرکبی مانند «در پشت» شکل می‌گیرد، شماری از ویژگی‌های اسمی خود را از دست می‌دهد. به باور ما، چنین نیست که همه مثلاً اسم‌های شرکت‌کننده در این فرایند به صورت یکسان رفتار کنند، بلکه شماری از اسم‌ها بیشتر ویژگی‌های اسمی

۱. برای آشنایی با تحول چند حرف اضافه صادقی ۱۳۸۲: ۹-۱۰.

خود را از دست می‌دهند، به گونه‌ای که شماری از آنها هم‌زمان، هم به صورت اسم و هم به عنوان بخشی از حرف اضافه عمل می‌کنند و گاه تنها به عنوان بخشی از حرف اضافه مرکب کاربرد دارند. مختصر اینکه این فرایند نیز مانند بسیاری دیگر از فرایندهای زبانی به صورت پیوستار روی می‌دهد.

۴-۱ ساخت حروف اضافه مرکب بر پایه دیدگاه لیبر

در این نظریه (لیبر ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹)، حروف اضافه هم، مانند وندها، اسکلت معنایی کامل (مانند سایر عناصر واژی) و بدنه معنایی ناچیز (مانند وندها) دارند. بنابراین، حروف اضافه اصلی نیز نقش معنایی دارند و، بر پایه نقش معنایی، می‌توان اسکلت معنایی زیر را برای حرف اضافه «در»، به عنوان نمونه، پیشنهاد کرد:

(۷) در (درون/داخل) [+ مکان (I, I)]

این اسکلت نشان می‌دهد که «در»، دو موضوع دارد و بر مکان، فضا، حجم و زمان در حالت عینی و انتزاعی دلالت می‌کند. اگرچه حروف اضافه هم مانند افعال رویدادی یک موضوع رویدادی دارند، لیبر (۲۰۰۴) این نوع موضوع را در اسکلت معنایی مؤثر نمی‌داند و به آن اشاره نمی‌کند. به باور سوانونیس^۱ (۲۰۰۴)، در ساختارهایی مانند (۱۰)، موضوع رویدادی محمول یکی از موضوع‌های حرف اضافه هم محسوب می‌شود:

(۸) من در آشپزخانه یک سیب خوردم.

فعل «خوردن» سه موضوع دارد: موضوع بیرونی (من)، موضوع درونی (سیب) و موضوع رویدادی، موضوعی که بر رویداد یا کنش «خوردن» دلالت می‌کند. موضوع اخیر یعنی موضوع رویدادی، موضوع بیرونی حرف اضافه «در» نیز به شمار می‌رود؛ چون آن عمل در آشپزخانه روی داده است، درست همان‌طور که «من»، در آشپزخانه است. بنابراین، موضوع‌های «در» عبارت‌اند از: موضوع بیرونی نخست (من)، موضوع بیرونی دوم (رویداد

خوردن) و موضوع درونی (آشپزخانه). به پیروی از لیبر، موضوع رویدادی در اسکلت معنایی بیان نمی‌شود. برای درکِ بهترِ ساختِ موضوعی حرف اضافه «در» و مفهوم مؤلفه معنایی آن، نمونه‌های زیر بیان می‌شود.

(۹) الف - سامان در مدرسه است.

ب - او در نیمه‌شب هم درس می‌خواند.

ج - شما همیشه در فکر من هستید.

د - مردگان در هنگام قیامت زنده می‌شوند.

در همهٔ این موارد، «در»، به‌عنوان یک حرف اضافهٔ اصلی دو موضوع دارد: در (۹) - الف)، سامان (موضوع بیرونی) و مدرسه (موضوع درونی) که مکان واقعی است. در (۹) - ب)، او (موضوع بیرونی) و نیمه‌شب (موضوع درونی) که بر زمان واقعی دلالت می‌کند. در (۹) - ج)، شما (موضوع بیرونی) و فکر من (موضوع درونی) که بر یک مکان یا فضای انتزاعی دلالت می‌کند. در (۹) - د)، مردگان (موضوع بیرونی) و هنگام قیامت (موضوع درونی) که نمایانگر یک زمان انتزاعی است. در مواردی که در جمله محمول فعلی و محمول حرف اضافه‌ای وجود دارد، به باور سن‌دیزیه^۱ (۲۰۰۶) موضوع بیرونی محمول فعلی و موضوع بیرونی حرف اضافه یکسان است.

اسم‌ها هم، در اسکلت معنایی خود، دست‌کم یک موضوع دارند. اسمی مانند «پشت»، به‌عنوان عضوی از بدن یا عضوی از چیزی، می‌تواند اسکلتی معنایی مانند (۱۰) داشته باشد:

(۱۰) پشت [+ماده]، []، []

این اسکلت نشان می‌دهد که «پشت» دو موضوع دارد و بر یک اسم مادی دلالت می‌کند. هر اسم دست‌کم یک موضوع دارد که بر مدلولی دلالت می‌کند و موضوع ارجاعی نام گرفته است. «پشت» هم یک موضوع دارد که بر بخشی/عضوی از بدن یا یک شیء (مانندِ پشتِ در) دلالت می‌کند و موضوعی دیگر که در عباراتی مانند (۱۱) موضوع اسم دیگری واقع می‌شود:

(۱۱) الف - پشت علی قوز دارد.

ب - هیچ کس نمی تواند به صورت مستقیم پشت خود را ببیند.

به باور ما، در فرایند ساخته شدن حرف اضافه مرکب، یکی از تغییرات بنیادینی که در اسکلت معنایی اسم شرکت کننده در ترکیب روی می دهد این است که مدلول موضوع ارجاعی اسم عوض می شود، به این معنی که دیگر بر یک شیء دلالت نمی کند، بلکه بر فضایی، حجمی و چیزی غیر از مدلول پیشینش دلالت می کند؛ به همین دلیل است که آن را اجزای محوری می نامند (SVENONIUS 2006). چنین نیست که اسم های شرکت کننده در ساخت حروف اضافه مرکب ویژگی [+N] خود را از دست داده باشند؛ چون اگر چنین بود، هیچ مشخصه مشترکی با اسم ها نمی داشتند، در حالی که هنوز شمار فراوانی از ویژگی های اسم را دارند. بنابراین، در اسکلت معنایی آن (اسم شرکت کننده در ساخت حرف اضافه مرکب)، مؤلفه [+ ماده] به [+ مکان] تبدیل می شود و اسکلت آن چنین خواهد بود:

(۱۲) پشت [+ مکان] ([E], [I])

به باور ما، همان طور که لیبر (۲۰۰۴ و ۲۰۰۹) در مورد اسامی مرکب بحث می کند، در حروف اضافه مرکب هم، اسکلت های معنایی حرف اضافه اصلی و اسم در کنار هم قرار می گیرند و بالاترین موضوع حرف اضافه، از رهگذر اصل هم نمایگی، با بالاترین موضوع اسم هم نمایه می شود و عنصری زبانی و یکپارچه به دست می دهد که بر یک مدلول دلالت می کند و در نحو هم به عنوان یک عنصر زبانی نمایان می شود. این فرایند را به صورت زیر می توان نشان داد:

(۱۳) در پشتِ [+ مکان] ([E], [i]) [+ مکان] ([E], [i])

پشت در

در این اسکلتِ مرکب، بالاترین موضوع حرف اضافه با بالاترین موضوع «پشت» هم نمایه شده و یک عنصر زبانی ساخته است (هم نمایگی با i نشان داده می شود). بی گمان بدنه معنایی، یعنی ویژگی های اسم و اطلاعات دانشنامه ای گویشور درباره آن، هم تغییر می کند؛

برای نمونه، این اسم، یعنی «پشت»، یک فضا (مکان، زمان، عینی/انتزاعی) است، نه یک شیء. این حجم می‌تواند بی‌نهایت شکل به خود بگیرد، در درون آن، بی‌نهایت ماده می‌تواند موجود باشد و شاید هم هیچ‌چیز وجود نداشته باشد؛ از لحاظ بزرگی، می‌تواند بسیار متفاوت باشد، متعلق به چیزی باشد، البته نه به عنوان یک عضو، در سوی مخالفِ جلوی چیز قرار داشته باشد و... .

همان‌طور که اسکلت معنایی حرف اضافهٔ مرگب در «پشت» نشان می‌دهد، این حرف اضافه دو موضوع اشباع‌نشده دارد که در نحو اشباع می‌شود؛ مانند

(۱۴) من در پشتِ خانه یک درخت کاشته‌ام.

در (۱۴)، «من» و «خانه» موضوع‌هایی هستند که موضوع‌های اشباع‌نشدهٔ حرف اضافهٔ مرگب را اشباع می‌کنند: «من» موضوع درونی جزء پیشین و «خانه» موضوع دوم جزء اسمی را. بدنهٔ معنایی اجزا هم نقش مؤثری در خوانش نهایی عنصر مرگب دارد. حروف اضافه، از جمله «در»، بدنهٔ معنایی ضعیفی دارند. از لحاظ بُعدمندی یا جهت‌مندی^۱، «در»، با موضوع درونی خود مانند یک حجم رفتار می‌کند؛ به عبارت دیگر، «در»، تنها با موضوع‌هایی می‌آید که دارای حجم/فضای عینی/انتزاعی در مکان/زمان باشد. این شاید تنها ویژگی قابل توجه در بدنهٔ معنایی «در» باشد. اما «پشت»، با توجه به اینکه اسم است و اسم‌ها بدنهٔ معنایی قوی‌تر و گسترده‌تری دارند، بدنهٔ معنایی آن دارای نقش بیشتری در خوانش نهایی عنصری است که خود بخشی از آن است.

اسم‌ها از رهگذر گرفتن اضافه و حروف اضافهٔ ساده، به دلیل داشتن مؤلفهٔ $[-N]$ ، می‌توانند به متمم خود حالت بدهند (سمیعان ۱۹۹۴: ۳۸). اکنون پرسش این است که اگر عنصر نهایی به دست آمده از ترکیب یک حرف اضافهٔ ساده و یک اسم، یک حرف اضافهٔ مرگب است، این حرف اضافه چگونه این نقش نحوی خود را ایفا می‌کند. اگرچه سوانونیس بر این باور است که جزء اسمی حروف اضافهٔ مرگب دیگر اسم نیست، بلکه جزء محوری

است و با اسم تفاوت دارد (SVENONIUS 2006: 65)؛ به باور ما، این جزء اسمی، چون تغییر مقوله نداده و، همان طور که پیش تر اشاره شد، همچنان اسم است و تنها مدلول آن عوض شده است، هنوز مشخصه‌های تعبیرناپذیر خود مانند حالت‌دهی را هم با خود دارد. از طرف دیگر، چون به باور سمیعان (۱۹۹۴: ۳۸) عنصر ترکیبی (حرف اضافه مرکب) از رهگذر اضافه حالت‌دهی می‌کند، به باور ما، این بدین معنی است که این ویژگی در اسم، پس از شرکت در ترکیب هم، همچنان باقی مانده است و توانایی حالت‌دهی حرف اضافه اصلی در این فرایند از دست می‌رود؛ شاید به این دلیل که جزو مؤلفه‌های تعبیرناپذیر است و در معنا نقشی ندارد. بررسی این موضوع، یعنی از دست رفتن توان حالت‌دهی حرف اضافه اصلی در فرایند ترکیب، و انتقال آن به جزء دوم یعنی اسم در این نظریه مطرح نشده است و نیاز به پژوهش بیشتر دارد.

برای مقایسه و درک بهتر ساخت معنایی حرف اضافه مرکب، در ادامه، ساخت حروف اضافه «بر پشت»، «از پشت»، «به پشت» بررسی می‌شود. برای این کار، نخست اسکلت معنایی حروف اضافه اصلی ارائه می‌شود:

(۱۵) بر [+مکان []، []]

(۱۶) از [+وجرا []، []]

(۱۷) به [+وجرا []، []]

اسکلت معنایی «بر»، (۱۵) و «در»، (۷) یکسان است و هر دو بر مکان دلالت می‌کنند. از سوی دیگر، اسکلت معنایی «از» و «به» یکسان است. اینها بر مسیر دلالت می‌کنند که مؤلفه معنایی [+وجرا] نشانگر آن است. تفاوت اینها در بدنه معنایی است که در خوانش آنها تأثیر دارد.

اکنون اگر اسکلت معنایی «بر» و «پشت» با هم ترکیب شوند اسکلتی به دست می‌آید که درست مانند اسکلت معنایی «در پشت» است. از آنجا که جزء دوم در هر دو یکسان است و جزء نخست آنها نیز اسکلت معنایی یکسان دارد، تفاوت معنایی اینها به بدنه معنایی جزء نخست برمی‌گردد؛ از جمله اینکه «بر» بر سطح و «در» بر حجم و فضا دلالت

می‌کند. این نشان می‌دهد که هم اسکلت معنایی و هم بدنه معنایی هر دو جزء، در خوانش نهایی عنصر مرکب به دست آمده مؤثر است. با توجه به تفاوت معنایی اندک بین «بر پشت» و «در پشت» است که گاهی به جای همدیگر به کار می‌روند:

(۱۸) الف) او در پشت کامیون سوار شد.

ب) او بر پشت کامیون سوار شد^۱.

همان‌طور که گفته شد، این تفاوت مربوط به بدنه معنایی است که گویشور، با توجه به اطلاعات دانشنامه‌ای خود در مورد متمم‌های «بر پشت» و «در پشت»، آنها را تعبیر و از همدیگر متمایز می‌کند.

همان‌طور که دیدیم، اسکلت معنایی «از» و «به» نیز یکسان است و تفاوت آنها در بدنه معنایی آنهاست. بنابراین، اسکلت معنایی «از پشت» و «به پشت» (۱۹) نیز یکسان خواهد بود و تفاوت معنایی آنها در تفاوت بدنه معنایی جزء پیشین است:

(۱۹) از پشت/ به پشت + [از:ti] <[] + مکان [ti]، []

از/ به پشت

عنصر به دست آمده دیگر اسم نیست، بلکه حرف اضافه است. حرف اضافه مرکب یک عنصر درون مرکز است. حرف اضافه اصلی هسته آن است و مشخصه‌های خود را به درون عنصر به دست آمده می‌تراود. همان‌طور که دیده می‌شود، حرف اضافه مرکب دو موضوع اشباع نشده دارد که در نحو اشباع می‌شود؛ مانند

۱. برخی از خوانندگان ممکن است درباره رایج بودن جمله (۲۰ - ب) تردید داشته باشند. نمونه‌های زیر نیز درستی این جمله را تأیید می‌کند:

الف) برخی مسیره‌های طولانی مهران را با مینی بوس یا سوار بر پشت وانت می‌پیمایند! (<http://nafee.ir>), ۱۳۹۶/۵/۲۸.

ب) با نشستن بر پشت وانت بدون در دسر تا ناتر رفتیم!! (kanderoo.blogfa.com), ۱۳۹۶/۵/۲۸.

ج) پیانوی تو را به کمک چند نفر می‌بریم و بر پشت وانت جای می‌دهیم (www.nurizad.info), ۱۳۹۶/۵/۲۸.

(۲۰) الف - نوشته‌هایی که در پشت ماشین‌ها می‌نویسند خنده‌دار است.

ب - از پشت ماشین رفت.

ج - بر پشت ماشین نوشته شده بود خدانگهدار.

د - به پشت ماشین رفت.

در (۲۰ - الف)، نوشته‌ها موضوع بیرونی و ماشین‌ها موضوع درونی حرف اضافهٔ مرکب است و همین‌طور به ترتیب در (۲۰ - ب)، خدانگهدار و ماشین، در (۲۰ - ج) و (۲۰ - د) او و ماشین.

این نکته را که می‌توان «در پشت» را به جای «بر پشت» و «از پشت» را به جای «به پشت» به کار برد به این دلیل است که محتوای معنایی آنها بسیار به هم نزدیک است. «در» و «بر» و، در نتیجه، «در پشت» و «بر پشت» هر دو بر مکان، و «به» و «از» و، در نتیجه، «از پشت» و «به پشت» بر مسیر دلالت می‌کنند.

۴-۲ حذف حرف اضافهٔ اصلی در حروف اضافهٔ مرکب

مهدی بیرقدار و درزی (۱۳۹۰) ابراز می‌کنند که بر پایهٔ معیارهای طبقه‌بندی عناصر فضایی به وسیلهٔ ایوانس و تیلر (۲۰۰۷)، در زنجیره‌های متشکل از یک حرف اضافهٔ فضایی و یک عنصر مکان‌نما، تعلق داشتن حرف اضافهٔ فضایی و عنصر مکان‌نما به یک طبقهٔ معنایی حشو معنایی است. سپس مهدی بیرقدار و درزی (۱۳۹۰) می‌افزایند که حذف حروف اضافهٔ فضایی به طبقهٔ معنایی فعل نیز وابسته است. برای نمونه، در جملات (۲۱) و (۲۲) استفاده از یک معیار معنایی واحد یعنی محور عمودی برای طبقه‌بندی حرف اضافهٔ «بر» و عنصر مکان‌نمای «رو» و در نتیجه تعلق این دو عنصر به یک طبقهٔ معنایی واحد خود متضمن وجود حشو معنایی بین آنهاست. بدین ترتیب، امکان حذف حرف اضافهٔ «بر»، قبل از عنصر مکان‌نمای «رو»، بر پایهٔ حشو معنایی بین آنها تبیین می‌شود؛ ولی حرف اضافهٔ «از» بیانگر رابطهٔ فضایی بین یک پیکر جهت‌مند به سمتی غیر از زمینه است. بر این اساس، استفاده نکردن از یک معیار معنایی واحد برای حرف اضافهٔ «از» و عنصر مکان‌نما و، به تبع

آن، نبودِ حشو معنایی بین آنها مانع از امکان حذف حرف اضافه «از» قبل از عنصر مکان‌نمای «رو» می‌شود.

(۲۱) الف - علی بر روی تخته‌سیاه نقاشی کشید.

ب - علی روی تخته‌سیاه نقاشی کشید.

(۲۲) الف - علی از روی تخته‌سیاه نقاشی را پاک کرد.

ب - *علی روی تخته‌سیاه نقاشی را پاک کرد. (ابوالحسنی چیمه ۱۳۸۱: ۹۱)

بر پایه نظریه لیبر (۲۰۰۴)، «بر» اسکلت معنایی (۲۳) و «رو» در حالتی که هنوز عضوی از بدن و به معنای چهره است، اسکلت (۲۴)، و در حالتی که تغییر مدلول داده و بر مکانی یا سطحی دلالت کند، اسکلت (۲۵) را خواهد داشت.

(۲۳) بر [+ مکان []، []]

(۲۴) رو [+ ماده []، []]

(۲۵) رو [+ مکان []، []]

همان‌طور که دیده می‌شود، اسکلت معنایی «بر» (۲۳) و «رو» (۲۵) کاملاً همانند است و بدنه معنایی آنها، دست‌کم از لحاظ داشتن مفهوم سطح، یکسان است. اما بدنه معنایی «رو» در (۲۴) گسترده‌تر است. این تشابه بسیار چشمگیر امکان حذف «بر» را فراهم می‌کند و البته، در گذشته، این نقش تنها توسط «بر» صورت می‌گرفته و «روی» وجود نداشته است (مهدی بیرقدار و درزی ۱۳۹۰). اما اسکلت معنایی «از»، چنان‌که در (۱۶) آورده شد، دارای مؤلفه معنایی [+ وجر] است که بر مسیر دلالت می‌کند و، از طرف دیگر، بدنه معنایی آن، به گفته لیبر، دارای دو نقطه کانونی آغازین و پایانی است و نشانگر مسیر است (Lieber 2004: 105). در نتیجه، بین اسکلت معنایی و بدنه معنایی «از» و «روی»، هیچ وجه مشترکی وجود ندارد که باعث حشو معنایی و در نتیجه حذف «از» شود. به باور مهدی بیرقدار و درزی (۱۳۹۰)، نمونه‌های (۲۶) و (۲۷) را نمی‌توان با توجه به حشو معنایی تحلیل کرد؛ اما به باور ما، بر پایه نظریه لیبر (۲۰۰۴)، می‌توان این موارد را نیز تحلیل کرد.

(۲۶) علی (در) بیرون نشست.

(۲۷) علی (به) بیرون رفت.

برای دستیابی آسان‌تر، اسکلت معنایی «در» و «به» در (۲۸) و (۲۹) بازآورده می‌شود.

(۲۸) در [+ مکان]، []

(۲۹) به [+ وجرا]، []

اسکلت معنایی «بیرون»، «نشستن» و «رفتن» نیز به ترتیب چنین است:

(۳۰) بیرون [+ مکان]، []

(۳۱) نشستن [+ پویا، + مکان]، []

(۳۲) رفتن [+ پویا، + وجرا]، []

همان‌طور که دیده می‌شود، در اسکلت معنایی «در» و «بیرون» مؤلفه معنایی [+ مکان] مشترک است. از طرف دیگر، بدنه معنایی این دو دارای وجه مشترک‌اند: هر دو بر یک حجم/فضا دلالت دارند، اگرچه بدنه معنایی بیرون گسترده‌تر است. همان‌طور که اسکلت معنایی «نشستن» نشان می‌دهد، این عنصر زبانی نیز مؤلفه [+ مکان] دارد؛ بنابراین، حشو معنایی بین حرف اضافه و فعل نیز می‌تواند دلیلی برای حذف حرف اضافه باشد. در مورد «به» و «رفتن» نیز، همان‌طور که اسکلت‌ها نشان می‌دهد، هر دو، مؤلفه [+ وجرا] دارند که نشانگر وجود مفهوم مسیر در این عناصر واژی است. بنابراین، حذف «به» در این جمله نیز به‌راحتی، با توجه به این اشتراک معنایی، امکان‌پذیر است.

۵ نتیجه

همان‌گونه که بحث شد، حروف اضافه مرکب از ترکیب یک حرف اضافه اصلی و یک اسم به دست می‌آید. به این صورت که اسکلت‌های معنایی آنها در کنار هم قرار می‌گیرد و بالاترین موضوع‌های آنان، از رهگذر اصل هم‌نمایی، به هم گره می‌خورد و یک عنصر زبانی واحد می‌سازد. محتوای معنایی و بدنه معنایی هر دو جزء حرف اضافه مرکب در خوانش نهایی آن

نقش دارد. اسم شرکت‌کننده در فرایند ساختِ حرف اضافهٔ مرکب، تنها با تغییر مدلول نسبت به حالت پیش از شرکت در این ساخت، شرط مناسب برای شرکت در ساخت حرف اضافه را به دست می‌آورد؛ بدین معنی که موضوع اسم پیش از شرکت در فرایند بر یک مدلول دارای [+ ماده] دلالت می‌کند و پس از آن مؤلفهٔ [+ مکان] دارد. حذف حرف اضافهٔ اصلی از حرف اضافهٔ مرکب را می‌توان با توجه به مؤلفه(های) معنایی مشترک بین حرف اضافهٔ اصلی و جزء اسمی یا جزء دوم حروف اضافهٔ مرکب یا حرف اضافهٔ اصلی و فعل توجیه کرد. این اشتراک باعث ایجاد حشو معنایی و، در نتیجه، اقتصادی بودن حذف می‌شود.

منابع

ابوالحسنی چیمه، زهرا (۱۳۸۱)، بازشناسی حروف اضافهٔ مرکب از گروه‌های حرف اضافه‌ای در زبان فارسی معاصر بر اساس نحو ایکس تیره، پایان‌نامهٔ دکتری زبان‌شناسی، به راهنمایی دکتر علی محمد حق‌شناس، دانشگاه تهران.

پروین گنابادی، محمد (۱۳۶۶)، «حذف حرف اضافه»، مجلهٔ دانش، فروردین اردیبهشت، ش ۴۰، ص ۳۵.
راسخ مهند، محمد (۱۳۸۹)، «بررسی معنایی حروف اضافهٔ مکانی فرهنگ سخن بر اساس معنی‌شناسی شناختی»، ادب‌پژوهی، ش ۱۴، زمستان ۱۳۸۹، ص ۴۹-۶۶.

زاهدی، کیوان و عاطفه محمدی زیارتی (۱۳۹۰)، «شبکهٔ معنایی حرف اضافهٔ فارسی از در چهارچوب معنی‌شناسی شناختی»، تازه‌های علوم شناختی، س ۱۳، ش ۱، ص ۶۷-۸۰.

سراجیان اردستانی، مهدخت (۱۳۸۹)، «بررسی چندمعنایی حرف اضافهٔ از در قالب نظریهٔ معنی‌شناسی شناختی»، پازند، س ۶، ش ۲۲-۲۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۹.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۴۹)، «حروف اضافه در فارسی معاصر»، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، دورهٔ ۲۲، ش ۹۵-۹۶، ص ۴۷۰-۴۷۱.

_____ (۱۳۸۲)، «بترون، بتراي، براي»، نامهٔ فرهنگستان، دورهٔ ششم، شمارهٔ دوم (مسلسل ۲۲)، ص ۹-۱۴.

کریمی دوستان، غلامحسین و راضیه باقری (۱۳۹۰)، ساخت اضافه در زبان‌های ایرانی، تهران: سخن.
گلفام، ارسلان و فاطمه یوسفی راد (۱۳۸۸)، «رویکرد معناشناسی شناختی به حروف اضافهٔ مکانی زبان

فارسی از منظر آموزشی؛ مطالعهٔ موردی: حرف اضافه در پژوهش زبان‌های خارجی (ویژه‌نامهٔ

انگلیسی)، ش ۵۶، ص ۱۶۷-۱۷۹.

گلفام، ارسلان و دیگران (۱۳۸۸)، «بررسی حرف اضافه از در چارچوب معناشناسی شناختی و مقایسه آن با رویکرد سنتی»، زبان و زبان‌شناسی، ش ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، ص ۶۹-۸۰.
مختاری، شهره و حدائق رضایی (۱۳۹۲)، «بررسی شناختی شبکه معنایی حرف اضافه ابا در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان (دانشگاه فردوسی مشهد)، شماره پیاپی ۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۲.

مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۷۴)، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشهد: دانشگاه فردوسی.
مهدی بیرقدار، راضیه و علی درزی (۱۳۹۰)، «حذف حروف اضافه قبل از عناصر مکان‌نما»، مجله بوستان ادب شیراز (مجله علوم اجتماعی و انسانی سابق)، سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۰، پیاپی ۱۰.
نجفی، ابوالحسن (۱۳۶۶)، «حذف حرف اضافه»، نشر دانش، س ۷، ش ۴، خرداد و تیر، ص ۲۲۶-۲۲۹.

LIEBER, Rochelle (2004), *Morphology and Lexical Semantics*, Cambridge: Cambridge University Press.

(2009), *A Lexical Semantic Approach to Compounding*, The Oxford Handbook of Compounding, R. LIEBER & P. STEKAUER (eds.), Oxford: Oxford University Press, pp. 78-104.

PANICHEVA, Marina (2006), "Persian Preposition Classes", *Nordlyd: Tromsø University Working Papers on Language & Linguistics*, 33 (1), Special Issue on Adpositions, P. SVENONIUS and M. PANICHEVA (eds.), pp. 1-25, available at <http://www.ub.uit.no/baser/nordlyd>.

SAINT DIZIER, Patrick (ed.) (2006), *Syntax and Semantics of Prepositions*, Dordrecht: Springer.

SAMIAN, Vida (1994), The Ezafe Construction: Some Implications for the Theory of X-bar Syntax, *Persian Studies in North America*, Mehdi MARASHI (ed.), Bethesda, Md: Iranbook, pp. 17-41.

SVENONIUS, Peter (2004), Adpositions, Particles and the Arguments They Introduce, Ms. University of Tromsø, available at <http://ling.auf.net/lingBuzz/000042>.

(2006), The Emergence of Axial Parts, *Nordlyd Tromsø Working University Papers on Language and Linguistics* 33 (1), pp. 49-77.

TYLER, Andrea & Vyvyan IVANS (2007), *The semantics of English Prepositions*, Cambridge: Cambridge University Press.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی